

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز  
برگردان: آمادور نویدی  
۱۶ می ۲۰۲۳

## چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۵: پرسترویکا و گلاسنوست- (۳)



یورش به حزب کمونیست اتحاد شوروی

نخستین گام بزرگ سازماندهی در مسیر نابودی قدرت حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹مین کنفرانس در جون ۱۹۸۸ برداشته شد که در آن گوربچف در آخرین دقایق پیش‌نهاد غافل‌گیر کننده‌ای مطرح کرد که وی مواظب بود از قبل به آن نپردازد. معمای این پیش‌نهاد افزایش جدائی حزب و دولت، متمایل کردن قدرت به سمت و سوی زیرساخت‌های غیرحزبی، چپاندن این ساختارهای غیرحزبی با حامیان «اندیشه جدید»، و ایجاد قدرت اجرائی بیشتر برای گوربچف و متحدانش بود.

«قرار شد که شورای عالی کهنه با یک پارلمان جدید دو تالار مجلسی جای‌گزین گردد. یک کنگره ۲۲۵۰ نفری از نمایندگان مردم انتخاب شوند که اعضایش به نوبه خود یک شورای عالی کوچک‌تری را از میان نمایندگان انتخاب کنند، که حدود ۵۰۰-۵۵۰ عضو دارد، که به عنوان قانونگذاران ثابت عمل کنند. در حالی‌که ۷۵۰ عضو کنگره جدید به وسیله لیستی از "سازمان‌های عمومی"، از جمله حزب کمونیست انتخاب شوند، هزار و پانصد نفر باقی‌مانده به وسیله مردم در انتخابات بالقوه رقابتی انتخاب گردند. کنگره رئیس شورای عالی را انتخاب می‌کند که به عنوان رئیس دولت خدمت می‌کند.» (۳۳)

رئیس منتخب شورای عالی عمدتاً یک پرزیدنت اجرائی می‌شود - پستی برنامه‌ریزی شده توسط گوربچف، که برای خودش برنامه‌ریزی کرده بود. کیران و کنی برآورد می‌کنند که «پیش‌نهادی که گوربچف به عنوان رئیس در دقایق

پایانی در قطعنامه‌ای غافلگیرکننده ارائه داد، معادل و به منزله سرنگونی کمیته مرکزی بود.» به دلیل ظهور ناگهانی و سرشت رادیکال پیش‌نهاد، اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان که سردرگم شده بودند، به آن رأی مثبت دادند. تشکیلات تازه تأسیس قدرت مملو از هرج و مرج بودند، اما برای تسلط گوربچف و تیمش از ساختارهای کهنه خیلی آسان‌تر بود، برای این‌که اکثراً شامل افرادی بودند که به وسیله گوربچف و مطبوعات بشدت ضدکمونیستی تشویق و ترویج می‌شدند. در نتیجه، تیم گوربچف به طور ناگهانی اختیار داشت که شتاب رفرم‌ها را تا سرحد خطرناکی تسریع کند. در همین اثنا، فضای سیاسی جدید زمینه را برای انواع جنبش‌های راست‌گرای ملی در سراسر کشور فراهم نمود، که طی سه سال بعد منجر به ازدیاد شورش و بی‌ثباتی شد.

جهت تغییر ترکیب طبقاتی حزب کمونیست، گوربچف همچنین دست به کار شد. وی قبل از کنفرانس حزب در سال ۱۹۸۸، صراحتاً گفت فقط افرادی که از برنامه اش حمایت کرده اند، واجد شرایط نمایندگی هستند: «دیگر نباید سهمیه ای وجود داشته باشد، مانند آنچه که در گذشته داشتیم- بسیاری کارگر و دهقان، بسیاری زن و غیره. انتخاب هواداران کنشگر ضرورت سیاسی حیاتی پرسترویکاست.» (۳۴)

چنگ انفو و لیو زیکسو مشاهد می‌کنند که «به نام ترفیع کادرهای جوان و رفرم، گوربچف شمار زیادی از رهبران حزبی، سیاسی و نظامی را با کادرهای ضدحزب کمونیست اتحاد شوروی و ضدسوسیالیست یا کادرهایی با موقعیت‌های نامعلوم جای‌گزین نمود. وی با این‌کار از لحاظ سازمانی و انتخاب کادرها، زمینه‌های "تغییر جهت" سیاسی را فراهم نمود.» (۳۵)

گوربچف سپس در سال ۱۹۸۸، علیه اعضای سنت‌گراتر رهبری حزب (یعنی کمونیست‌ها) اقدام کرد. آندری گرومیکو، بلندپایه ترین مقام- مذاکره کننده اصلی در جلسه های یالتا و پوتسدام در سال ۱۹۴۵، وزیر امور خارجه از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵، رئیس هیأت اجرائی شورای عالی از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸- از پولیت بورو دفتر سیاسی برکنار شد. نیکلای بایباکوف که دو دهه به عنوان ریاست آژانس برنامه‌ریزی مرکزی بود، علی‌رغم تجربیات وافر وی (که شامل نظارت بر تولید نفت روسیه طی جنگ جهانی دوم بود، اخراج شد. (۳۶). ایگور لیگاچف که در انتقادات فزاینده اش از پرسترویکا سر و صدای زیادی راه انداخته بود، از رئیس ایدئولوژیک به رئیس کشاورزی تنزل مقام یافت. درحالی‌که کمونیست‌ها به طور سیستماتیک از رهبری حزب و دولت برکنار می‌شدند، حامیان "رفرم‌های رادیکال"، از جمله بوریس یلتسین ترفیع مقام می‌یافتند.

نقش لیگاچف به عنوان رئیس ایدئولوژیک به الکساندر یاکوولنئف، نزدیکترین مشاور سیاسی گوربچف داده شد، کسی‌که عمدتاً به عنوان "پدرخوانده گلاسنوست" شناخته می‌شد. کیران و کنی وی را به عنوان کسی توصیف می‌کنند که «نیرومندترین و گشوده ترین توانائی را از هر کس دیگری بر کُل پروسه رفرم‌ها داشت.»

اینک ما می‌دانیم که یاکوولنئف از مدت‌ها قبل تعهدش را به مارکسیسم از دست داده بود، خودش را برای تبدیل اتحاد شوروی به یک دمکراسی پارلمانی چندجزیی و اقتصاد بازار در امتداد خطوط کانادا (کشوری که ده سال به عنوان سفیر شوروی گذارنده بود) تنظیم نموده بود. نخست وی امیدوار بود که آرزویش از طریق رفرم تحقق می‌یابد، اما وی در خاطراتش فاش ساخت که با کنترل زمام امور در دستانش، تصمیم گرفت که کاری کمتر از ضدانقلاب انجام ندهد.

«اکثر رفرمیست‌ها در سال‌های نخست پرسترویکا، توهم داشتند که سوسیالیسم می‌تواند پیش‌رفت کند. مشاجره فقط درباره عمق این پیش‌رفت بود. در مقطعی در سال ۱۹۸۷، من شخصاً پی‌بردم که یک جامعه براساس خشونت و ترس نمی‌تواند اصلاح شود و این‌که ما با یک وظیفه تاریخی خطیر مواجه هستیم تا کُل سیستم اجتماعی و اقتصادی با همه

ریشه های ایدئولوژیک، اقتصادی و سیاسی آن را نابود کنیم. الزام آور شده بود که تغییرات عمیق در ایدئولوژی انجام گیرد و بر افسانه‌ها و خیال‌پرستی‌ها غلبه نمود.» (۳۷)

### تحریک به پوچ‌گرانی (نیهلسم) تاریخی

یاکولئیف باتوجه به داشتن تقریباً استقلال کامل در حوزه‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی، جهت «فائق آمدن بر افسانه‌ها و خیال‌پرستی‌ها»، با انجام هرکاری که امکان‌پذیر بود به دنبال حمله به حزب کمونیست اتحاد شوروی و تاریخ شوروی بود. وی تا آنجا پیش رفت که ادعا نمود انقلاب اکتوبر بسادگی بخشی از ستراتیژی المان در جنگ جهانی اول بود: «انقلاب اکتوبر کار ستاد کل ارتش المان بود. لنین دو میلیون مارک جهت خراب‌کاری در مارچ ۱۹۱۵ دریافت نمود.» (۳۸)

مخالفان و ضدکمونیست‌ها به عنوان سردبیران روزنامه‌ها و مجلات انتخاب شدند، و اختیار تام داشتند که در انتشاراتشان از حمله آشکار به عقاید اساسی سوسیالیسم و کل سرشت سیستم شوروی استفاده کنند. «روشن‌فکران لیبرال آگونویک، سووتسکایا کولتورا، مسکو نیوز، زنامیا، و نوی میر (Ogonyok, Sovetskaya Kultura, Moscow News, Znamya, and Novy Mir) ... را اداره می‌کردند. در واقع رهبری ارشد سیاسی به سردبیران، ژرنالیست‌ها، نویسندگان و اقتصاددانان، آزادی داده بود که هرچه می‌خواهند بنویسند و از رسانه‌های جمعی به عنوان ابزارشان استفاده نمایند.» (۳۹)

این امر بی‌سابقه است که طبقه حاکم یک نظام سیاسی دستگاه تبلیغاتی کشور را به دشمن طبقاتی خود بسپارد. کاری که گوربچف، یاکولئیف و شرکاء انجام دادند، مشابه این بود که دولت بریتانیا مدیریت بی بی سی (BBC) را به ارتش جمهوری ایرلند (آی آر ای) بسپارد، یا پریسنا لاتینا کوبا (Cuba's Prensa Latina)، مارکو روبریو را به عنوان سردبیرش انتخاب نماید.

این امر همانند گوشت فاسدی بر استخوان‌های «آزادی مطبوعات» گوربچف بود. هیچ آزادی برای انتقاد از پرسترویکا و گلاسنوست وجود نداشت، اما جهت حمله به تاریخ و ایدئولوژی حزب آزادی تمام عیار موجود بود، ولی هیچ اتهامی صورت نگرفت. زوبوک شرح می‌دهد که:

«گوربچف و دستیارانش اجازه دادند که پروسه گلاسنوست ادامه یابد تا وقتی که به طوفانی از افشاگری‌ها تبدیل شد که کل اساس سیاست خارجی شوروی و خود رژیم را خوار نمود... برخی از رویزونیست‌های مقیم مسکو، شروع کردند که اتحاد شوروی را تنها و منحصر مسؤول جنگ سرد بدانند. آن‌ها شروع کردند سیاست‌های غرب را کاملاً واکنشی در نظر بگیرند که ناشی نیاز به مبارزه با خصومت کمونیستی و تهدید دیکتاتوری ستالین به غرب دیکته شده بود.» (۴۰) مبالغات مزخرف درباره جنایت ستالین دوباره مُد روز شد؛ این‌ها در واقع، زمینه‌هایی جهت حمله به بنای سوسیالیستی و دفاع اتحاد شوروی علیه نازیسم – بزرگترین دست‌آورد مردم شوروی بودند. سام ماری در جون ۱۹۸۸ نوشت:

«این حمله‌ای جامع علیه کمونیسم است و ستالین صرفاً به منزله نمادی مناسب است.» (۴۱) این نکته در مارچ ۱۹۸۸ از لنین‌گارد، قویاً به وسیله یک دبیر کیمیا به نام نینا آندریوا، در نامه معروفی به روزنامه سووتسکایا روسیا (Sovetskaya Rossiya) بیان شد (این نامه چنان سروصدائی به راه انداخت که گوربچف از آن به عنوان توجیهی جهت دور جدیدی از پاک‌سازی ضدکمونیستی استفاده نمود). آندریوا نوشت:

«موضوع جای‌گاه جی وی ستالین را در تاریخ کشورمان در نظر بگیرید. همه علاقه‌مندی وافر (وسواس) حملات انتقادی مرتبط با نام اوست، وسواسی که به عقیده من نه آن‌قدر که باید با خود شخصیت تاریخی، بلکه با کل دوران انتقالی

بشدت پیچیده مرتبط باشد - دورانی که با استثمارهای بی‌نظیر کُل نسلی از مردم شوروی پیوند خورده است، کسانی که امروزه کم کم از فعالیت‌های کارگری، سیاسی و عمومی بازنشسته می‌شوند. صنعتی سازی، اشتراکی کردن و انقلاب فرهنگی که کشورمان را به رتبه قدرت‌های بزرگ جهان رساند، با زور در فرمول "کیش شخصیت" چپانده می‌شوند. تمام این‌ها زیر سؤال می‌روند. کارها به نقطه‌ای رسیده‌اند که خواست‌های مُصر جهت "ندامت" از "ستالینیست‌ها" مطرح می‌شوند (و هر فردی می‌تواند هرچقدر آرزو کند به تعداد آن‌ها بیفزاید). بی‌حد از رُمان‌ها و فلم‌هایی تمجید می‌شود که دوران تغییرات طوفانی معروف را به عنوان "تراژیدی خلق‌ها" بدنام می‌کند. (۴۲)

وقتی که کنگره نمایندگان خلق‌ها در سال ۱۹۸۹ تأسیس شد، روند جلسات از تلویزیون پخش شد. یکی دیگر از تصمیمات خصوصی گوربچف. «برای سیزده شبانه روز، این روند جلسات دویست میلیون بیننده شوروی را میخکوب کرد»، کسانی که شاهد بودند شخصیت‌های بخوبی شناخته شده ای به طور متقاعد کننده ای علیه سوسیالیسم بحث می‌کردند. جهت نمونه، در ۲ جون ۱۹۸۹، نویسنده قرقیزی چنگیز آیتمانف - یکی از متحدان نزدیک گوربچف - برابر تریبون قرار گرفت و از دست‌آوردهای «جوامع شکوفا و مطیع قانون سویدن، اتریش، ناروی، هالند، اسپانیا و، سرانجام در آنسوی اقیانوس‌ها، از کانادا ستایش نمود»، و اضافه کرد که «ما به آن‌ها لطف نموده و نشان دادیم که چرا سوسیالیسم را بنا نکنند.» (۴۳) سایر سخنرانان به «تاریخ جنایات ک گ ب (KGB) حمله کردند، خواهان برداشتن جسد لنین از میدان سرخ شدند، سیستم تک‌حزبی را محکوم کردند و اعتبار مارکسیسم را انکار کردند... روند کنگره، اعتبار به نفس حزب کمونیست اتحاد شوروی را تا پایه و اساس آن متزلزل کرد. کنگره مشروعیت حزب، تاریخ شوروی و کل نظم اجتماعی را نزد میلیون‌ها نفر تضعیف نمود و این امر همچنین به مخالفان سوسیالیسم جرأت داد تا مرزهای قابل تفکر سیاسی را به عقب برگردانند. رفرم‌های مدیریت شده خاتمه یافته بود. گوربچف به "موج‌سوار حوادث تبدیل" شد.» (۴۴)

این واقعیت نیز اضافه شد که گوربچف و متحدانش تصمیم گرفتند که به محدودیت‌های تبلیغات خارجی خاتمه دهند، برای نمونه، خاتمه دادن به پارازیت انداختن در رادیو آزادی (۴۵) - بازوی تبلیغاتی سیا (CIA)، که سخاوتمندانه تأمین مالی شده بود، و متمرکز بر پخش دروغ‌های ضدکمونیستی در اطراف کشورهای سوسیالیستی اروپا بود. در نتیجه، در واقع ایده گوربچف از «پیش‌رفت سوسیالیسم» بر مبنای تخریب ساختارها و میراث سوسیالیسم بود. حمله به حزب تا آنجا پیش رفت که فیدل کاسترو، در دسامبر ۱۹۸۹، در مراسم بزرگداشت بیش از ۲۰۰۰ کوبایی که به خاطر وظایف شجاعانه انترناسیونالیستی‌شان در آنگولا کشته شده بودند، تحت تأثیر قرار گرفت و بیان نمود:

« بدون حزبی قوی، با انضباط و قابل احترام، انجام یک انقلاب یا جبران یک خسارت امکان‌پذیر نیست. غیرممکن است با تهمت و افتراء به سوسیالیسم، نابودی ارزش‌هایش، بی‌اعتبار کردن حزب، روحیه‌زدانی از ونگارد(پیش‌گام)، و انکار نقش رهبری آن، حذف انضباط اجتماعی، و ایجاد بی‌نظمی کامل و آناشسی در همه جا چنین روندی (انقلاب) صورت پذیرد. این امر ممکن است ضدانقلاب را پرورش دهد - اما نه تغییری انقلابی را... نفرت انگیزست که ببینیم چند نفر، حتی در خود اتحاد شوروی، درگیر انکار و تخریب دست‌آوردهای تاریخ‌ساز و شایستگی‌های شگفت آور آن مردم قهرمان هستند. این روشی صحیح جهت اصلاح و چیره شدن بر اشتباهات غیرقابل انکار انقلابی نیست که از اقتدارگرایی تزاری در کشوری بزرگ، عقب‌مانده، و فقیر پدیدار شد. اینک نباید ما لنین را مقصر بدانیم که روسیه تزاری را به عنوان مکانی جهت بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ انتخاب کرد.» (۴۶)

کار تخریب حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، تقریباً به طور کامل انجام گرفت. مقاله نویسنده نیویارک تایمز، استر فاین (Esther Fein)، بسیار دقیق بود وقتی وی در جولای ۱۹۹۱ اظهار نظر کرد که:

«شاید کاهش قدرت و پرستیژ حزب کمونیست بحرانی‌ترین تحولات در رفرم سیستم سیاسی باشد.» (۴۷) این کار خرابکاری سیاسی در مقیاس بزرگ هدیه اصلی گوربچف برای جهان باقی می‌ماند.

حمله آشکار به حزب کمونیست اتحاد شوروی و تضعیف اعتبارش به گوربچف اختصاص دارد. رهبران قبل از گوربچف را می‌توان به اشتباهات زیادی متهم نمود، اما تضعیف فعالانه قدرت حزب کمونیست یکی از آنها نیست. تا دوره گلاسنوست، رهبری شوروی همواره اهمیت حزب را به عنوان عنصر پیش‌تاز (پیش‌گام) در زندگی سیاسی بازگو می‌کردند.

برای نمونه، بوریس پونوماریف، یکی از ایدئولوگ‌های پیش‌تاز (پیش‌گام) در دوران برژنف و آندروپوف، دوسال پیش از انتصاب گوربچف به عنوان دبیرکل نوشت:

« جهت همه دست‌آوردهای اساسی پرولتاریا طی مبارزه طبقاتی، برای همه انقلاب‌های پیروزمند سوسیالیستی، جهت دست‌آوردهای تاریخی مردمی که در مسیر سوسیالیسم و ساخت جامعه جدید گام برداشته اند، موقعیت ونگارد (پیش‌گام) حزب کمونیست پیش‌نیاز ذهنی تعیین‌کننده بوده است. به عکس، جایی که تحت فشار دشمن طبقاتی، متعاقب مبارزه داخلی یا انحراف از خط درست طبقاتی قرار گرفته، نقش رهبری حزب ضعیف شده و به صفر کاهش یافته، و ممکن است نیروی انقلابی بخوبی با شکست روبه رو شود.

### غول جادو به بطری بر نمی‌گردد

برای گوربچف، حمله به حزب کمونیست اتحاد شوروی، بومرنگ شد و نتیجه معکوس داشت. وی تصور خطرناکی داشت: این‌که لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌هایی را که وی ترفیع داده بود، از وی حمایت سیاسی خواهند کرد، چیزی که کمونیست‌ها از وی دریغ کرده اند، بنابراین به وی اجازه می‌دهند که به رویاهایش از یک اقتصاد متنوع با یک دولت رفاه و پلورالیسم سیاسی جامعه عمل بپوشاند. در واقع، این عناصر می‌خواستند که بسیار فراتر از گوربچف بروند. آنها سوسیال دموکراسی به سبک و سیاق نوردیک (کشورهای وابسته به اروپای شمالی مانند اسکانندیناوی، فنلاند یا ایسلند - م) را نمی‌خواستند؛ آنها نوع تمام عیار کاپیتالیسم نئولیبرال میلتنون فریدمن را می‌خواستند. آنها خیلی سریع علیه گوربچف شدند و جهت ترویج اهداف خود شروع به جست‌جوی راه‌های دیگری نمودند، از جمله به تحریک ناسیونالیسم و آشوب، ایجاد شبکه‌های آشکارا حامی سرمایه‌داری و به جلب حمایت واقعی از غرب پرداختند.

ر فرم‌های اقتصادی و سیاسی ضروری، فقط می‌توانست تحت رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی با موفقیت انجام شوند، سازمانی که با همه خطاهایش، فداکارترین و لایق‌ترین افراد جامعه شوروی جزو اعضای آن حزب به شمار می‌رفتند. خلاف روی‌کرد گوربچف با روی‌کرد دنگ شیائوپینگ، آلن لینچ می‌نویسد:

«درحالی‌که دنگ از حزب کمونیست چین، تنها سازمانی که کشور را به عنوان یک کل متحد نمود، دفاع می‌کرد، گوربچف بدون داشتن یک سیستم مقتدر مشروع جای‌گزین، حزب کمونیست اتحاد شوروی را تضعیف نمود ... اگرچه که دنگ با انحصار سیاسی حزب کمونیست ریسک نکرد، اما وی ثابت نمود که در استقرار رهبری اش بسیار ماهرانه تر از گوربچف هم‌تای شوروی بود. و دنگ زمانی که بحث دموکراسی غربی را به طور ضمنی سؤالی برای حاکمیت حزب کمونیست دید، وی خط قرمز روشنی کشید؛ مجدداً، این امر نیز بسیار خلاف گوربچف بود، که تصدیق اش را بین حزب کمونیست شوروی که نمی‌توانست از آن دل بکند و نیروهای دموکراتیکی که وی نمی‌خواست در آغوش بگیرد، به پایان رساند.» (۴۹)

از آنجائی‌که گوربچف حزب کمونیست را ناتوان و منزوی نمود، و موفق به تأیید ماندگار روشن‌فکرانی نشد که وی با پشت‌کار اظهار علاقه می‌کرد، خودش را بشدت منزوی و منفور دید. «گوربچف که از به رسمیت شناخته شدن سیاسی و حمایت در داخل کشور محروم شده بود، بشدت به دنبال کسب آن در خارج از کشور، از رهبران غربی بود.» (۵۰)

گوربچف در امریکا، بریتانیا و آلمان غربی، به عنوان یک قهرمان بزرگ معرفی می‌شد، و پاسخش شروع به اتخاذ زبان و سیاست‌هایی بود که در آن کشورها به بهترین شیوه‌ای پذیرفته شد: زبان و سیاست‌های امپریالیسم. مبارزه طبقاتی به طور فزاینده ای جایش را به «ارزش‌های همگانی» داد. دفاع از هارتلندها (مناطق مرکزی و حیاتی سرزمین‌های) سوسیالیستی جایش به پاسیسیسم (صلح‌طلبی) داد. مفهوم دیرینه توازن هسته‌ئی رها شد. گوربچف در آخرین توهین به اخلاق سوسیالیستی و انترناسیونالیسم، در پاسخ به درخواست امریکا مبنی بر شرکت اتحاد شوروی در جنگ خلیج (خلیج فارس) سال ۱۹۹۱، گفت: «من می‌خواهم تأکید کنم که ما مایلیم در هر شرایطی در کنار شما باشیم. ما می‌خواهیم تصمیماتی گرفته شود که قدرت امریکا را مستحکم کند، نه این‌که تضعیف نماید.» (۵۱)

در مقاله بعدی از این سلسله مقالات، به حوادث سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱، یعنی سقوط کامل و فروپاشی (تخریب - م) اتحاد شوروی می‌پردازیم.